



The status of inaugural dissertation of Kant in his critical philosophy

Hossein Houshangi

Associate Professor of Islamic Philosophy and Theology, Imam Sadiq University

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
16/02/2022
Accepted:
06/11/2022

Kant's philosophy consists of two pre-critical (until 1770) and critical stages. Inaugural dissertation written in 1770 shows Kant in the middle of his flight. Essentially, in the history of philosophy the passage times is very important because it can us knew philosophical issues in their origination and formation period. It also helps us to know more about the solutions and innovations as well as terminology of certain philosophy. In his dissertation Kant makes a distinction between sensibility and reason and allocated phenomenal knowledge to the sensibility and nominal one to the reason. He also recognized the great part played by time and space as forms of perception. A while the quality of correspondence of rational concepts with non-sensual objects attracted his attention. Confronting this issue he confined the rational concepts to the phenomenal world but to the effects of Hume, s critiques about causality, application of those concepts on phenomenal world also is being questioned and thereby ground is paved for introducing the prior doctrine in critical era of Kant.

Keywords: Kant, critical and pre critical, dissertation, sensibility, reason

***Corresponding Author:** Hossein Houshangi

Address: Associate Professor of Islamic Philosophy and Theology, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.

E-mail: h.hooshangi@isu.ac.ir



جایگاه رساله‌ی استادی در فلسفه‌ی نقدی کانت

حسین هوشنگی

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

h.hooshangi @isu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	حیات فلسفی کانت مشتمل بر دو دوره‌ی پیشانقدی (تا ۱۷۷۰م) و نقدی است. رساله‌ی استادی کانت که در سال ۱۷۷۰م تألیف شده است، کانت را در میانه‌ی پرواز نشان می‌دهد. اساساً دوره‌های گذار در تاریخ فلسفه اهمیت ویژه‌ای دارند چون می‌توانند ما را با مسائل اصلی فلسفی در دوره تکون و شکل‌گیری آنها از نزدیک آشنا کنند و افزون بر تسهیل فهم و درک اهمیت راه حلها و نوآوری‌ها ریشه‌شناسی اصطلاحات خاص فیلسوف را نیز میسر کند. در رساله‌ی استادی، با تفکیک حساسیت و عقل شناخت پدیداری به حساسیت و شناخت نفس الامری به عقل اختصاص داده می‌شود. در همین رساله، کانت به عامل زمان و مکان به عنوان صورت ادراک که وظیفه ساماندهی به معرفت را ایفا می‌کند، تفتن می‌یابد. بعدها مسئله چگونگی تطابق مفاهیم عقلی با اعیان غیر محسوس توجه او را جلب کرد و در رویارویی با این مسئله مفاهیم عقلی را هم ناظر به عالم پدیداری دانست؛ ولی تحت تاثیر شبهات هیوم در باره علیت اطلاق آن مفهوم بر عالم پدیداری نیز محل سوال قرار گرفت و راه برای طرح آموزه‌ی عناصر پیشینی در دوره نقدی گشوده شد.
دریافت: 1401/05/25	
پذیرش: 1401/08/15	
	کلمات کلیدی: کانت، دوره‌ی نقدی و پیشانقدی، رساله‌ی آغاز استادی، حساسیت، عقل.

1- مقدمه

منزلت و شأن کانت را در فلسفه جدید غرب می توان مقام افلاطون و ارسطو در فلسفه دوره کلاسیک مانند کرد (راسل، ۱۳۷۳: ۹۶۵ و اپل، ۱۳۷۵: ۳). به تعبیر یاسپرس، زمان افلاطون تاکنون هیچکس انقلابی این چنین در اندیشه ی غربی نیافریده است (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۳۶۴). یک داوری مورد اتفاق درباره کانت آن است که سهم او در فلسفه همچون پلی است میان دو دوره اندیشه (Seth, 1990: 8) و همانطور که میتوان از فلسفه های پیشاسقراطی و پساسقراطی سخن گفت، به تحقیق و تایید، کانت نیز تاریخ فلسفه را به دوره ی پیشانقدی و پسانقدی تقسیم کرده است (Kemp Smith, 1962: V111).

حیات فلسفی خود کانت نیز مشتمل بر دو دوره ی پیشانقدی و پسانقدی و دوره نقدی است. دوری پیشانقدی کانت تا سال ۱۷۷۰ م. دوام داشت. در این مقطع، کانت یک فیلسوف عقل گرا و ولفی بود. آثار مهم این دوره یگانه مبنای ممکن برای اثبات وجود خدا (۱۷۶۳ م) و رویاهای یک بیننده ی ارواح که با رویاهای مابعدالطبیعه تعبیر شد (۱۷۶۶ م) است (گلدمن، ۱۳۸۱: ۷۹). از سال ۱۷۷۰ م. به بعد نیز، کانت با تغییر مسیر فکری خود به وادی فلسفه ی نقدی گام نهاد. هر چند تا سال ۱۷۸۱ م. و انتشار نقد عقل محض که مانیفست فلسفه ی نقدی او به شمار می آید، تقریباً درسکوت به سربرد و چیزی منتشر نکرد.

فرق فارق دوره ی نقدی با دوره ی پیش از خود، تولد و تکون عقلانیت انتقادی است. این عقلانیت باتاکید بر کارکرد سنجش گرانه و نقادانه ی عقل، هیچ ساحت فوق چون و چرایی را در مقابل عقل به رسمیت نمی شناسد و از جمله خود عقل موضوع سنجش قرار می گیرد و حدود آن از درون پروژه ی عقلانیت تعیین میشود (کانت، ۱۳۶۲: AXI). اما به مصداق اصل نفی طفره و حاکمیت تدریج بر عالم هستی و اندیشه، کانت فاصله ی میان دوره ی غیرنقدی و نقدی را ناگهان طی نکرد. رساله ی آغاز استادی^۱ کانت و پاره ای نامه های او معرف دوره ی گذار و انتقال هستند. رساله ی آغاز استادی نگاشته شده در سال ۱۷۷۰ م، شاخصی از دوری برزخ پیشانقدی و نقدی اندیشه کانت است. هر چند که با وجود همه ی اسنادی که دگرگونی فکری کانت را می دهند، هنوز برخی صاحب نظران بر آنند که این انتقال فلسفه نقدی و استعلایی، چون یک راز باقی است (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۲۱۸).

رساله‌ی استادی در پنج فصل ارائه شده است: ۱ - مقدمه و بیان مشکل ۲ - تفکیک حساسیت و عقل ۳ - تحلیل حساسیت ۴ - تحلیل عقل ۵ - حل مشکل. از این میان، فصل دوم و چهارم ناظر به مسئله‌ی مفاهیم عقلی و متعلق و ما به ازای آن‌ها و کاشفیت آن‌ها از واقع است. همواره از اهمیت رساله‌ی استادی در اینکه مدخلی برای ورود به مباحث «نقد عقل» است، غفلت می‌شود، حال آنکه «این رساله بسی رساترو نیکوتر از "تمهیدات" می‌تواند به عنوان مقدمه‌ای بر مسائل اصطلاح‌شناسی، دیدگاه‌ها و نقاط عطف مباحث در نقد عقل عمل کند» (21 Wolf, 1963).

افزون بر این، کانت در آن رساله به مصاف برخی از معضلاتی رفته که در نقد عقل راه حل نقدی آنها را بیان کرده است و ابتکارات و نوآوری‌هایی را پایه گذاشته است که مباحث نقد عقل بر آنها مبتنی است. طرح کردن تقابلها و دوبرخشی‌های مهم عین و ذهن، محسوس و معقول (فنونم و نومن²) حس و عقل و ماده و صورت که شناسایی و نیز بحث اساسی وحدت تألیفی بر آن مبتنی است از آن جمله است.

همچنین اگر همصدا با کانت یک سرنامفهوم‌ی و دشوار خوانی نقد عقل را ابداعی و نو بودن و در نتیجه فاصله‌ی بسیار داشتن با سنت و میراث فلسفی پیش از کانت بدانیم، رساله‌ی استادی که کانت را در میانه‌ی راه و پرواز نشان میدهد و در آن، اندیشه‌ی خود را به پیروی از اسلاف خود، به صورت پرسشها و پاسخهای معهود و متعارف طرح می‌کند، می‌تواند شکاف و گسست پیش گفته را تدارک کند³. به تعبیر ولف، رساله‌ی استادی به خوبی نشانگر نسبت کانت با فلسفه‌ی قرن هفدهم است (Ibid).

در رساله‌ی استادی است که کانت آهسته آهسته بدین سو گرایش مییابد که تمامی بحث و فحص از حقیقت موجود باید به تحلیل نقادانه‌ی از سرشت و حقیقت شناخت معطوف شود. هر چند این توجه از انحصار وجود به اصناف و راههای شناخت محصور و محدود به شناخت جهان پدیداری ماند و در واقع، فلسفه‌ی نقدی بعدها از تعمیم قاعده به شناخت اشیای فی نفسه تولد و تکون یافت (Ibid, 13, 22, 319, 26).

۲- تفکیک حس و عقل - نسبت با لایب‌نتیس و هیوم

در سرآغاز رساله ی استادی، کانت هدف خود را چنین بیان میکند که درصدد تشریح و توضیح مفهوم عالم⁴ است عالمی که تحت تأثیر لایب نیتس از آن مجموعه و آمیزه ای از جواهر را اراده میکند. کانت اساساً در این رساله بیشتر از لایبتیتس متأثر است (کاپلستون، (۱۳۷۳:۱۶ - ۲۱۵). مسئله ی اصلی او هم حل این بیان متناقض نما است که میتوان تصور کاملی از این جهان به دست آورد. این سخن از سویی ضروری و از جهتی ممتنع است؛ زیرا اگر به شرایط حتی توجّه کنیم، به نظر می آید که محال است بتوان تصویری از یک کل متناهی داشت؛ ولی با نظر به عقل چنین امری نه تنها مجاز که ضروری نیز جلوه میکند (Kant, 1968:47).

بیان کانت در خصوص مدعای سلبی تناقض نمای بالا، استدلالی معرفت شناختی است. یعنی او نازا بودن تلاش برای تحصیل تصور حسی از کل جهان را مبتنی بر امتناع سوبجکتیو چنین ادراک حسی تبیین می کند. اما درباره ی بیان وجه جواز تصور عقلی از تمامیت⁵ استدلالی به دست نمیدهد و اساساً همخوانی آن را با واقعیت مسلم فرض می کند. در واقع سالها بعد و در نقد عقل است که کانت به ضرورت نقادی عقل هم باورمند میشود. کانت برون رفت از این ناهمخوانی و ستیز را در تفکیک کردن دو منشاء حصول ادراک یعنی حساسیت⁶ و عقل⁷ جست وجو میکند. حساسیت را چنین تعریف میکند: «حساسیت پذیرندگی فاعل شناسا میباشد که از طریق آن قوه ی تصور فاعل امکان مییابد که به نحو خاصی از یک شیء متأثر گردد» (Ibid:54). همانجا در تعریفی سلبی، عقل را به قوه ای تعریف میکند که قادر به تصور اعیانی است که به واسطه ی ویژگی شان نمیتوانند بر روی حواس تأثیر کنند (Ibid). از این رو، حساسیت انفعالی است؛ ولی عقل با گونه ای فعالیت مفاهیم را ایجاد میکند و باز بنابراین تقسیم هیچ یک از این تصورات عقلی و حسی با تحویل و ارجاع به یکدیگر قابل تبیین نیستند و این مخالف نظر لایب نیتس است که ادراک حسی را مفهومی مغشوش و مفهوم را محسوس واضح میدانست. کانت بر آن بود که تصور حسی میتواند روشن و واضح باشد (مانند هندسه) و در مقابل تصور عقلی نیز میتواند بسیار مبهم و مغشوش باشد چنان که در متافیزیک چنین است.

تفکیک دیگری که بر تمایز گذاشتن میان حس و عقل مبتنی است آن است که ادراک حسی با هر درجه و میزانی از وضوح، تنها نمود و پدیداری از اشیاء را بر ما ظاهر میکند و خصوصیات عامل شناسا نیز بی تردید در این پدیدار اثر می گذارد؛ اما عقل با مفاهیم محض خود کاشف از اشیای نفس الامری است. در توضیح بخش نخست سخن و حقیقت ادراک حسی کانت میان دو عنصر

ماده و صورت تفکیک ایجاد می‌کند: «ماده‌ی آن همان است که در واقع داده میشود ... صورت چیزی است که ماده را موزون و منتظم می‌سازد و به وسیله‌ی خود عامل معرفت بر ماده افزوده میشود و شرط حصول معرفت حسّی است» (کاپلستون، ۱۳۷۳: ۲۱۶). منظور از این شرایط، پیشینی زمان و مکان است.

به هر ترتیب یک فکر اساسی در رساله‌ی استادی این است که هم تجربی مسلکان می‌روند و هم عقلی مذهبان.

یعنی، چنان که گذشت، تصوّرات عقلی محض را نه میتوان به ارتسامات حسّی تحویل کرد و نه بر خلاف پندار لایبنتیس و ولف محسوسات را میتوان قسمی تصوّر نامتمایز به شمار آورد (کورنر ۱۳۶۷: ۴۹). کانت در نقد عقل هم در مقام نقادی میگوید: «لایبنتیس ظهورات و نمودها را وجهه‌ی عقلی بخشید، همان طور که لاک به مفاهیم فاهمه و وجهه‌ی حسّی داد» ($A221 = B327$). روشن است منظور او از نمودها حالت ترکیبی ماده‌ی حسّی و صورت زمان و مکان است.

پس بنابراین، کانت منشاء حصول تصوّر را ملاک دلالت واقعیت نفس الامری متعلق معرفت، اخذ کرد به این صورت که مفاهیم حاصل از حس نشانگر نمودها و مفاهیم عقلی ناظر به شیء، فی نفسه چنان که هست، میباشند. همچنان که در پیوند با تقسیم معرفت به حسّی و عقلی، عالم را هم به عالم حسّی و معقول تقسیم میکنند. در رساله‌ی استادی مقصود کانت از معرفت عقلانی و عالم معقول معرفت به متعلقاتی است که حواس را متأثر نمیکند؛ یعنی معرفت به امور غیر محسوس.

ما بعد الطبیعه نمونه اصلی معرفت عقلی است. پس در مابعدالطبیعه ذهن اموری را ادراک می‌کند که متعالی از حس هستند. البته کانت در رساله‌ی استادی به صراحت شهود داشتن از حقایق روحانی را نفی میکند «شهود امور معقول کار انسان نیست انسان فقط یک معرفت رمزی و تمثیلی از آنها دارد» (فردریک کاپلستون، ۱۳۷۳: ۲۱۸). یعنی امور مفارق و فراحسی را نه بیواسطه که با مفاهیم کلی برآمده از خود عقل ادراک میکنیم؛ اما از این مفاهیم کلی و عقلی تنها یک شناخت نمادین^۸ به دست می‌آید.

حال آیا این به زیر سؤال بردن کاشفیت و حاکویت داشتن مفاهیم عقلی نیست؟ اساساً آیا با این اوصاف، کانت مابعدالطبیعه‌ی جزمی را به رسمیت می‌شناسد؟ به نظر کاپلستون بیان کانت در رساله

ی استادی به تضعیف موقعیت ما بعد الطبیعه می انجامد (همان: ۲۲۰). به عقیده ی او منظور از معرفت رمزی و نمادین مولود مفاهیم عقلی، این است که در غیاب و فقدان مواد شهودی و حسی آنها فقط نوعی معرفت تمثیلی از حقایق ماوراء طبیعی به دست میدهند. چنان که مثلاً توصیف خدا به عنوان علت اولی موردی از رمز و تمثیل است. البته والش^۹، معرفت نمادین را توصیف خصوصیات عام جهان معقول تفسیر کرده است (Wals, 1977 : 45). البته در دوره ی نقدی دلالت مفاهیم عقلی و امکان ما بعد الطبیعه، همچنان از دغدغه های اصلی کانت است.

افزون بر این او لغزش گاهی را که در مسیر تفکر مابعد طبیعی وجود دارد، در آمیختن معرفت عقلی با معرفت حتی دانست. یعنی وقتی به چیزی میاندیشیم که متعلق حواس نیست، بلکه جوهری است که به مدد مفاهیم کلی و محض عقل به اندیشه می آید اگر آن را زیر مجموعه ی مفاهیم ادراک حسی بدانیم، نتیجه هایی بس نادرست پدید خواهد آمد. سخن کانت چنین است: مراقبت تام و تمام باید به عمل آید مبدا که اصول معرفت حسی از مرزهای خود تخطی نمایند و اعیان معقول را متأثر سازند (Kant:1968 : 81). وی چنین لغزشی را مغالطه ما بعد طبیعی قبول نامشروط^{۱۰} مینامد.^{۱۱}

3- انتقال به دوره ی نقدی

در رساله ی استادی به نظر می آمد راه حل مشکلات به دست آمده است و واقعیت را میتوان و باید با مفاهیم تجربی و شهود زمانی - مکانی شناخت و امور فراحسی را هم به مدد مفاهیم محض عقل. اما ذهن جست و جوگر و نا آرام کانت به پرسشی بنیادی تر رسید پرسشی که سرانجام میبایست تمامی پیش فرضهای اندیشه ی پیشین را درهم ریزد. عنوان جدید کانت در یک صورت بندی ساده این است که تصورات ما بر چه بنیادی به متعلقها و موضوعات مربوط می شوند؟ کانت در رساله ی استادی موضعی را که مشترک میان اندیشمندان پیشین خود بود در پیش گرفت. او عالمی از اعیان فی نفسه و مستقل از ذهن و یک عامل شناسایی را از پیش فرض گرفت. مشکل تنها توجیه و تبیین نحوه و شیوه ی آگاه شدن فاعل نسبت به موضوعات معرفت است و این که چه مقدار میتواند آگاهی بیابد و منزلت آن شناخت کدام است؟ چنین موضعی در واقع وابسته به نوعی وقوف و اشراف مشاهده گر بر هر دوی فاعل و متعلق شناخت است. بدین سان او در رساله ی استادی هیچ گاه در خصوص شناخت پذیر بودن اشیای نفس الامری تردید نکرد. مدتی گذشت تا کانت به این نکته تفتن یافت که در رساله ی استادی یک چیز اصلی کم است چیزی که در

واقع کلیدی است برای همه رازهای متافیزیک (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۶۰). آن کمبود و نارسایی همانا تبیین هماهنگی و تطابقی میان تصوّرهای عقلانی که نتیجه‌ی فعالیت ذهن ما هستند و اعیان نفس الامری که نتیجه‌ی فعالیت ذهنی ما نیستند. در معرفت حسّی هر چند اعیان حسّی به شکل ویژه‌ای کارپذیرانه از ماده‌ی خارجی متأثر می‌شود بنابراین در باب دلالت آنها بر اعیان محسوس سخنی نیست؛ اما در تصوّرات عقلی وضع به روال و منوال دیگری است.

مطابقت عینی مفهوم با متعلقخود، تأمین و تضمین شده بود، اگر عقل متعلقات خود را با مفاهیم خویش خلق میکرد که این شأن عقل الهی است. اما در مورد عقل انسانی، کانت خود را هیچ خود را هیچ گاه به ورطه‌ی چنین ایده‌آلیسمی نینداخت. در عین حال به نظر کانت مفاهیم محض عقلی، برگرفته از تجربه‌ی حسّی هم نیستند. (نامه به هرترز به نقل از شرح کمپ اسمیت بر نقد عقل محض ۲۰-۲۱۹) مفاهیم محض عقل باید منشاءشان در ماهیت نفس باشد، اما به نحوی که نه به وسیله‌ی عین ایجاد شوند نه عین را به وجود بیاورند (کاپلستون، ۱۳۷۳: ۲۲۴).

کانت معترف است که او در رساله‌ی استادی به یک بیان سلبی در مورد تصوّرات عقلی (همان متأثر از اعیان حسّی نبودن) بسنده کرده بود و این پرسش را که چگونه تصوّرات عقلی بر اعیان دلالت می‌کنند در حالی که متأثر از آنها نیستند، مسکوت و مغفول گذارده بود (Wolf, 1963:23) علاوه بر مشکل توجیه توافق مفاهیم عقلی با اعیان متناظر، آنها پرسش از کیفیت همخوانی اصول عقلی محض با اعیان و متعلقات نیز پیش می‌آید؛ زیرا این تطابق و هماهنگی نیز با تجربه تایید نشده است. کانت این تطابق را در مفاهیم ریاضی از آن روی که خصلت کمی دارند و مولود ذهن هستند، جایز می‌شمارد؛ اما در مفاهیم محض که پرداخته‌ی ذهن و کیفی هستند، مسئله‌ی تطابق خودشان یا اصول و مبادی مفاهیم با تجربه، همچنان پر رمز و راز باقی می‌ماند.

(Kemp Smith, 1962:22). کانت در سال ۱۷۷۱ م در نامه به هرترز گام دیگری برای دستیابی به فلسفه‌ی نقدی بر می‌دارد و در آن توجه بیشتر خود را به تفکیک کردن عناصر پیشینی معرفت معطوف می‌کند تمایز میان صورت و ماده‌ی شناخت باید نه تنها در مورد احساس بررسی شود، که در آن عناصر ذهنی شهودات محض مکان و زمانند، بلکه در فاهمه و سهمی هم که فاهمه در ترکیب داده‌ها دارد، باید تحقیق شود و حدود تحقیق باید نه تنها معرفت نظری که تجربه‌ی اخلاقی و ذوقی را هم در برگیرد (Kant, 1968 :108).

اساساً در رساله‌ی استادی به پیوند و نسبت مفاهیم محض فاهمه به جهان نمودارها توجه نشده است مفاهیمی: مانند علت، امکان ضرورت وجود و جوهر در علم تجربی فیزیک و نیز ریاضیات نقش مهمی دارند. به دیگر سخن، کانت در این رساله با تفکیک کردن حساسیت و عقل (فاهمه) آنها را دو قوه‌ی مستقل با دو نقش جداگانه دانست که یکی عامل معرفت به عالم پدیداری و دیگری باعث معرفت به عالم نفس الامری بود؛ ولی در آن زمان، به طور جد به نسبت حس و عقل و توضیح این رابطه و پیوند پرداخت.

کانت در پاسخ به اشکال کیفیت اطلاق مفاهیم محض بر اعیان فی نفسه بدون اینکه تأثیر حسّی در حصول آنها دخیل باشد راه حل را به سادگی محدود و مقید کردن آن مفاهیم به عالم پدیداری معرفی کرد. کانت هم اینک خود را با دو قوه‌ی هم عرض حس و عقل مواجهه میبندد که هر دو تصوراتی را از جهان پدیداری به دست میدهند و هر دو شرط حصول تجربه اند و هیچ یک شرط دیگری نیست. اما اطلاق مفاهیم محض بر عالم پدیداری اکنون با شبهات هیوم در خصوص علیت رویاروی است. کانت از این جهت ناچار به بررسی عامی در خصوص اعمال فاهمه و شناخت پیشینی شد.

نفی پیوند ضروری در رابطه‌ی علی از سوی هیوم، کانت را با مسئله‌ی امکان پیوند تألیفی و نیز ضروری میان کثرات درگیر کرد. به عبارت دیگر هیوم توجه کانت را از ماهیت و حقیقت مفاهیم محض (غیر حسّی بودن و نیز حاصل فعالیت درونی بودن) به ماهیت و سرشت متعلق آنها یعنی کثرتی از مدرکات حسّی که باید بر آنها وحدتی اعمال، شود معطوف کرد: (Wolf, 1963: 70). و از اینجا مسئله‌ی اصلی نقد عقل در قالب امکان احکام تألیفی پیشین برای کانت مطرح شد. این جمله، همگی در گشودن افق جدیدی در برابر کانت و مهمتر از همه تنبه و تطفن او به رویکرد جدیدی به موضوع های فلسفی و در پیش گرفتن روش بدیعی مغایر با سنت های تجربه گرایی و عقل گرایی پیش از خود در حل معضلات مؤثر افتاد از آن پس کانت به یقین میدانست که به کشف روشی در تفلسف دست یافته است که بینهایت ثمربخش است.

4- نتیجه

مباحث پیش گفته به خوبی نشان میدهد که رساله‌ی آغاز استادی چگونه معرفت کانت در میانه‌ی سیر خود از دوره‌ی پیشانقدی به دوره‌ی نقدی است. قالب ریزی کثیری از مفاهیم فلسفه‌ی

نقدی در همین رساله و دوره صورت بسته است و به دلیل فاصله‌ی به نسبت کمتر با سنتهای بلافصل کانت بهتر نمایانگر پیوستگی کانت با اندیشه‌های پیش از خود است . دست مایه‌ی تقسیم‌های دوگانه و سرنوشت ساز فلسفه‌ی نقدی از قبیل حساسیت (به عنوان قوه‌ی پذیرندگی و انفعالی ذهن) در برابر عقل (حیثیت فعال ذهن)، ذهن و عین، محسوس و معقول (نومن و فنومن)، ماده و صورت شناسایی و وحدت تالیفی در همین رساله تحقق یافته است .

فراتر از این موارد، متفطن شدن از صورت شناسایی به عناصر پیشین معرفت و ذهن و توجه به تشکیک هیوم در کیفیت واقع‌نمایی صور معقول و نحوه‌ی تطابق آنها با مدلول خود، خواه در عالم محسوس و خواه در عالم معقول در همین رساله قابل سراغ گرفتن است .

پی نوشت ها

1- Inaugural Dissertation

۲- کانت با تفکیک حاسه از عاقله، مدرک حسّی را «فنومن» و مدرک عقلی را «نومن» نامیده است و این نام گذاری را به پیروی از مکاتب فلسفی پیشین دانسته است. همچنین بر این پایه اشیاء آن گونه که پدیدار میشوند را از «اشیاء آن گونه که هستند» جدا می‌کند. و روشن است تمایز گذاشتن میان پدیدار و واقعیت، سنگ بنای فلسفه‌ی نقدی است.

3- برای رعایت اختصار از بررسی سیر تحول فکری کانت قبل از نگارش رساله‌ی استادی چشم پوشیدیم (دورنمایی از این بحث را در یاسپرس، ۱۳۷۲، صص ۵۵-۵۰ ببینید).

4- Mundus

5- Totality

6- Sensibility

7- Intelligence

8- Symbolic Cognition

9- Walsh

10-A Fallacy of Subreption

11- کانت در این باره میگوید که چون محمول در هر حکمی عقلا شرط اندیشیدن است، پس محمول، اصلی برای معرفت است. حال چون محمول، یک مفهوم است مثلا وزن داشتن آن تنها شرط یک شناخت حسی خواهد بود(نک: کانت ۱۹۶۸: ۸۱ به بعد).

منابع

-اپل ماکس (۱۳۷۵) شرحی بر تمهیدات کانت، مقدمه ای بر فلسفه ی انتقادی، ترجمه ی محمدرضا حسینی بهشتی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

-راسل برتراند، (۱۳۷۳) تاریخ فلسفه ی ، غرب ترجمه ی نجف دریابندری، تهران: کتاب پرواز.

-کاپلستون فردریک (۱۳۷۳) تاریخ فلسفه از ولف تا کانت، ترجمه ی منوچهر بزرگمهر و اسماعیل سعادت، تهران: سروش .

-کانت ایمانوئل (۱۳۶۲)، سنجش خرد ناب، ترجمه ی ادیب سلطانی، تهران: امیر کبیر.

-کورتر استفان (۱۳۶۷) فلسفه ی کانت، ترجمه ی عزت الله فولادوند، تهران خوارزمی

- گلدمن لوسین (۱۳۸۱) کانت و فلسفه ی معاصر، ترجمه ی پرویز بابایی، تهران: انتشارات نگاه.

-یاسپرس کارل (۱۳۷۲) کانت، ترجمه ی عبدالحسین نقیب زاده، تهران: طهوری .

-Kant, Immanuel (1968), Kant's Selected Pre-Critical Writings, Translated By [G.B.Kerfed](#), Manchester .

-Kemp Smith, Norman(1962), A Commentary To Kant's Critique Of Pure Reason, New York: Humanities Press.

-Seth, Andrew , "Philosophy As Criticism Of Categories " In Essays Inphilosophical Criticism, PP. 8-40.

-Walsh,R.P.(1997), Kant's Criticism Of Metaphysics, Britain; Cromwell Press Ltd.

-Wolf,R.P.(1963), Kant's Theory Of Mental Activity, United State: Harvard University Press.